



۲۰۱۶/۰۸/۰۸

عبدالرحمن پژواک

پژواک گنگ

ای صبح نودمیده بناگوش کیستی وی چشمه حیات لب نوش کیستی؟

رهی معیری

عبدالرحمن پژواک

ای ماه بازتاب بناگوش کیستی؟
این داغ یادگار لب آتشین کیستی؟
از بیم باغبان نگشائی به خنده لب
عشق مرا نهفته ای یا عشق خویش را؟
با گیسوی کُشوده و با چشم نیم باز
من مست آن نگاه گُنه آفرین تو
ای خاطرات خفته رویای زندگی
رمزیست در نگاه خموشت که آشناست

آینه فروغ بر و دوش کیستی؟
ای لاله ساتگین لب نوش کیستی؟
ای غنچه محرم لب خاموش کیستی؟
در حُجله گناه خطاپوش کیستی؟
در بستر خیال در آغوش کیستی؟
تو مست از چه باده و در هوش کیستی؟
تعبیر خواب های فراموش کیستی؟
پژواک گنگ ناله خاموش کیستی؟

پژواک، از سکندر و آینه بی نیاز،

درویش مُستمند نمدپوش کیستی؟

معنی بعضی لغات آمده در این شعر:

بُناگوش: بُن گوش، بیخ گوش، پشت گوش، نرمه گوش.

حُجله: اتاقی که عروس و داماد شب اول عروسی را در آنجا بسر ببرند.

قبا: نوعی لباس بلند، لباس بلند مردانه، جمع آن اقبیه.

ساتگین: ساتگینی، ساتگن، ساتگی، ستاکن، ساتکین، قدح شراب، قدح بزرگ شراب که آن را لبریز کرده و بر سر سفره می گذاشتند.

مَحْرَم: خودی و خویش نزدیک، خویشاوندی که زناشویی با او حرام باشد. جمع آن محارم. گُنگ: گنگه، کسی که گپ زده نمی تواند.

سکندر: اسکندر، ماخوذ از کلمه اروپایی الکساندر، نام پسر فیلیپ پادشاه مقدونیه که با چهل هزار سپاهی به پارس (بخشی از ایران امروز)، حمله کرد و در ۳۳۱ پیش از میلاد داریوش را شکست داد و کاخهای باشکوه شهنشاهان پارس را آتش زد. سپس رو به سوی آریانا (افغانستان امروز) آورد. شش ماه در این سرزمین میان شکست و پیروزی دست و پا زد. داستان این دوران را استاد پژواک شعر "مردان گنگ پاروپامیزاد" تصویر کرده است.

مُسْتَمَنَد: بینوا، بیچاره، اندوهگین، گله مند.

نَمَد: پارچه ضخیمی که از پشم می مالند و از آن کلاه، فرش و سایر اسباب می سازند.

با تشکرات از وبسایت مرحوم عبدالرحمن پژواک، شخصیت ملی، ادبی و سیاسی.

